

دکتر الین فیلیپس، ادبیات عهد عتیق، سخنرانی ۲۷، یهودا و اسرائیل را تا زمان آخاب و الیاس از هم جدا کرد

الین فیلیپس و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

خب، به نظر می‌رسد الان زمان مناسبی برای شروع است. کمی سکوت در مکالمات وجود دارد. آرامش مسیح با شما باد.

این هفته‌ای فوق‌العاده است که وارد آن می‌شویم، هفته‌ای که واقعاً می‌توانیم دوباره و در سطحی بسیار عمیق، به تأمل در مورد چیزهایی بپردازیم که حدود ۲۰۰۰ سال پیش از جانب ابدی ما رخ داده است. از آن زمان، به چیزهای پیش پا افتاده، یکی از کارهایی که معمولاً با این کاغذها انجام می‌دهم این است که آنها را، هنگام خواندن به شما برگردانم. و دلیل اینکه این اطلاعیه را در این زمینه می‌دهم این است که دوست هم‌اتاقی یا هر کس دیگری ممکن است کتاب جلد کاغذی خود را دریافت کند.

فکر نکن، مال من را از دست داده. فقط هنوز فرصتش را پیدا نکرده‌ام. این دفعه، اول دارم نسخه‌های چاپی را می‌خوانم.

من آنها را به صورت گروهی انجام می‌دهم، بنابراین ۲۵ ضرب‌المثل تقریباً تمام شده است. اما حدود یک هفته و نیم طول می‌کشد تا همه آنها تمام شوند، اما امروز و در طول هفته تعدادی از آنها را به شما برمی‌گردانم. اما باز هم، برای اینکه فکر نکنید که من رفته‌ام و به نوعی ضرب‌المثل‌های شما را گم کرده‌ام.

اگر این اتفاق بیفتد، یک هفته و نیم دیگر متوجه خواهیم شد که آیا این موضوع صحت دارد یا خیر. به غیر از این، فکر نمی‌کنم چیزی لازم باشد که در مورد اطلاعیه‌ها به شما یادآوری کنم. ببخشید، بیایید چیزی را بخوانیم که قدیمی و برای ما آشناست.

بسیار خب؟ مزمور ۱۳۳ را با هم شروع می‌کنیم.

پدر ما که در آسمانی، تو ما را به فراوانی برکت داده‌ای. تو ما را به واسطه مسیح با هر نعمت روحانی در جای‌های آسمانی برکت داده‌ای.

و دعا می‌کنیم که قلب‌هایمان دوباره گرم شود، و از اشتیاق برای بهتر دوست داشتن تو، برای بهتر شناختن تو، بسوزد. پدر، می‌دانیم که چیزهای زیادی ما را درگیر خود می‌کند. ما از مشغله، بیماری برخی افراد، ناامیدی‌ها، اضطراب‌ها آگاه هستیم.

لطفاً به ما کمک کن تا آنها را دوباره به پای صلیب بیاوریم و بدانیم که تو کاملاً برای رفع نیازهای ما که همیشه از آنها سپاسگزاریم، کافی هستی. امروز به ما بیاموز، پروردگارا. دعا می‌کنیم که کلام تو برای هر یک از ما زنده شود.

پدر، ما می‌دانیم که تو درس‌هایی برای آموختن به ما داری. باشد که قلب‌های ما پذیرا باشند. پدر، ما نه تنها برای خودمان دعا می‌کنیم، بلکه برای کمک به ما تا قلب‌هایی داشته باشیم که به سوی جهانی که شکسته است، دست یاری دراز کنند.

ما برای کسانی که در نقاط مختلف جهان از طریق خصومت، قحطی و انواع چیزهای دیگر که بسیار ناراحت کننده هستند، برای زندگی خود تلاش می‌کنند، دعا می‌کنیم. ای پروردگار، لطفاً به روح خود، نیازهای آنها را برآورده کن. به قوم خود کمک کن تا در این زمینه‌ها چراغ راه باشند.

ما برای مردان و زنان نیروهای مسلح خود دعا می‌کنیم که از آنها نیز محافظت کنی. پروردگارا، در همه این موارد، ما اذعان داریم که تو پروردگار جهان هستی، و بنابراین شجاعانه از آنها درخواست می‌کنیم. به نام عیسی، آمین.

خب، ما می‌خواهیم ادامه دهیم، یعنی به تاریخ برمی‌گردیم. باید کمی مرور کنیم، چون بدیهی است که هفته‌ی گذشته را صرف صحبت در مورد ادبیات حکمت‌آمیز در رابطه با سلیمان کرده‌ایم. پس، برگردیم به عقب.

اول از همه، به دوران داوران برمی‌گردیم. چرا اینقدر به عقب برمی‌گردم؟ چون همان‌الگویی که قرار است در مطالب امروز ببینیم، الگویی بود که در آن زمان کاملاً جا افتاده بود. مردم واقعاً برای خداوند آتش عشق می‌فروختند، و سپس مرتد شدند، و سپس خدا آنها را به ظلم و ستم گرفتار کرد، و به همین دلیل، آنها به سوی او بازگشتند.

او برای آنها ناجیانی فرستاد، اما یادتان هست که آن چرخه مدام تکرار می‌شد؟ این نوعی چرخه طبیعت انسانی است و قرار است شاهد ادامه آن باشیم. ما در مورد گذار به سلطنت صحبت کردیم، سموئیل پیامبر کلیدی در کل این ماجرا بود، و سپس اولین پادشاه، شائول بود، اما البته انتخاب داوود توسط خدا به این دلیل که شائول از چندین جهت نافرمانی کرد. داوود کسی است که پادشاه خواهد شد، و این سلسله داوود است که تأسیس می‌شود.

حالا، چرا اینقدر به عقب برمی‌گردم؟ خب، همانطور که گفتیم، ما فقط یک هفته است که در مورد چیزهای شگفت‌انگیز در امثال و سوالات گیج‌کننده در جامعه و ایوب صحبت می‌کنیم، و با پیمودن این مسیر به سمت ادبیات حکمت‌آمیز، اکنون باید خودمان را به نوعی به تفکر در مورد تاریخ برگردانیم. بنابراین، امیدوارم که شما عاشق تاریخ باشید. منظورم این است که من از ادبیات حکمت‌آمیز لذت می‌برم، اما تاریخ بسیار سرگرم‌کننده است و چیزهای زیادی برای یادگیری از آن نیز وجود دارد.

بنابراین، در هر صورت، این یک سوال مروری برای شماست. فقط برای اینکه یک هفته و نیم به عقب برگردیم، خدا تصمیم گرفت بخش بزرگی از پادشاهی را از خاندان داوود بگیرد زیرا این یک انتخاب چندگانه است؛ گناه داوود با بتشبع نابخشودنی بود. پس از مرگ سلیمان هیچ پسری باقی نماند.

سه تا چطور؟ سلیمان بخش زیادی از ثروتش را به ملکه سبا بخشید. یا د، سلیمان برای خشنود کردن همسرانش برای خدایان بیگانه قربانگاه ساخت، اما این کار خداوند را ناراضی کرد. این که خیلی بدیهی است نه؟ شما چه چیزی را انتخاب می‌کنید؟ د. آیا کسی قرار است با کریس مخالفت کند؟ بله، د. اوه، قرار بود همه اینها با هم مطرح شوند.

بخشید. یادم رفت این کار را بکنم. به هر حال، بله، در اول پادشاهان، باب ۱۱ دیدیم که اتفاقی که اینجا می‌افتد این است که سلیمان، علیرغم حکمتش، چون خدا به او حکمت عمیقی عطا کرده بود، علیرغم اینکه نقص‌های انسانی خودش را داشت، با کسانی پیمان بست، به خصوص پیمان‌های سیاسی، و همانطور که گفتیم، پایتخت‌های سیاسی، همسران و صبیغه‌ها بودند، و متأسفانه به قلبش اجازه داد که به دنبال آنها برود.

او برای آنها قربانگاه‌هایی ساخت، و خداوند دو بار او را از این موضوع مطلع کرد، یک بار در خواب و سپس از طریق اخیا، پیامبر شیله. تقریباً همین‌جا بود که بحث را تمام کردیم. بنابراین، اول از همه، تفرقه، ارتداد سلیمان، و من همین الان به آن اشاره کردم.

می‌توانید برگردید و آن مطالب را از قبل بررسی کنید، و سپس این پیامبر، که در واقع نزد یربعام، پسر نباط، می‌آید و به او می‌گوید، خدا ده قبیله را از سلسله داوود، از پسر سلیمان، جدا می‌کند و به تو می‌دهد. بنابراین، دفعه قبل اینجا را رها کردیم. اکنون، همانطور که با اول پادشاهان ۱۲ ادامه می‌دهیم و تا ۱۹ پیش می‌رویم امیدواریم که امروز با تشابهات و وقایع‌نگاری‌ها به آن مرحله رسیده باشیم. مطالبی وجود دارد که به عنوان اطلاعات پیش‌زمینه به آنها نیاز داریم.

خب، حالا به سراغ اطلاعات پیش‌زمینه می‌رویم. حالا قرار است یک پادشاهی شمالی و یک پادشاهی جنوبی S و N داشته باشیم. و ضمناً، همانطور که یادداشت‌های درسی در روزهای آینده ادامه پیدا می‌کنند، من از استفاده خواهیم کرد تا به ما در تشخیص بین حاکمان مختلف کمک کند.

اگر مقداری از متن را خوانده باشید، می‌دانید که نام‌ها می‌توانند به طرز نگران‌کننده‌ای گیج‌کننده شوند. پادشاهانی با نام یکسان در شمال و جنوب وجود دارند و این کمی گیج‌کننده می‌شود. بنابراین، سعی می‌کنیم با گفتن شمال و جنوب، شمال و جنوب، این موضوع را حل کنیم. با این حال، خود کتاب مقدس نام‌های خاص خود را برای آنچه در هر یک از این پادشاهی‌های جداگانه اتفاق می‌افتد، دارد.

بنابراین، فقط برای مرجع آینده، وقتی در مورد پادشاهی شمالی صحبت می‌کنیم، از این به بعد معمولاً منظور اسرائیل خواهد بود. ما اسرائیل را به عنوان یک گروه کامل در نظر می‌گرفتیم، همه نوادگان یعقوب اسرائیل را نابود می‌کنند. اما اکنون، پادشاهی شمالی در درجه اول، نه همیشه، بلکه در درجه اول به عنوان اسرائیل شناخته خواهد شد.

پادشاهی جنوبی، یهودا خواهد بود زیرا قبیله یهودا محور پادشاهی جنوبی است. حال، با توجه به این نکته باید به خاطر داشته باشید که پادشاهی شمالی نیز اغلب افرایم نامیده می‌شود. آیا می‌دانید چرا؟ آیا کسی می‌خواهد حدس بزند؟ این یک سوال بلاغی نیست.

چرا پادشاهی شمالی را افرایم بنامیم؟ یا بیاید به عقب برگردیم. افرایم کیست؟ چلسی. خب، در واقع، پسر یوسف که قرار است به مقام والا برسد، در واقع منسی می‌شود افرایم، اما آن قسمت ضریدری کردن دست‌ها را به خاطر دارید، درست است؟ بنابراین، افرایم قرار است پسر برجسته اینجا باشد و قبیله غالب خواهد بود.

نه لزوماً از نظر اندازه، منسی انواع و اقسام زمین‌ها را می‌گیرد، اما افرایم واقعاً قبیله غالب است. بنابراین، این را در نظر داشته باشید. مثل این است که بگوییم، خب، این به علاوه قبیله بعدی.

می‌دانید، اغلب اوقات، وقتی کشورهای خارجی به ایالات متحده اشاره می‌کنند، نمی‌گویند ایالات متحده ممکن است بگویند واشنگتن دی سی یا چیزی شبیه به این. بنابراین، این یکی از این مکان‌های برجسته است. که به نوعی نماینده کل نهاد سیاسی می‌شود.

این نه تنها هنگام استفاده از اصطلاح افرایم صادق خواهد بود، بلکه وقتی آنها از اصطلاح سامره استفاده می‌کنند نیز صادق خواهد بود. همانطور که امروز خواهیم دید، سامره در نهایت پایتخت پادشاهی شمالی خواهد شد. از آنجا شروع نمی‌شود، اما قرار است به پایتخت تبدیل شود.

بنابراین اغلب اوقات، به خصوص در کتاب‌های انبیا، وقتی نوشته‌های انبیا را می‌خوانید، آنها همیشه نمی‌گویند اسرائیل، اسرائیل، اسرائیل. آنها این پادشاهی شمالی را افرایم و گاهی سامره می‌نامند، و این نمایانگر کل پادشاهی شمالی خواهد بود. همانطور که گفتیم، جنوب معمولاً یهودا نامیده می‌شود.

نکته‌ی دیگری که باید در نظر داشته باشید، در مورد اتفاقات مهمی است که در یک هفته و نیم آینده برای ما و ۲۰۰ سال و اندی برای آنها رخ خواهد داد. ببخشید. اول از همه، همانطور که لحظه‌ای پیش هنگام صحبت در مورد سامره اشاره کردم، پایتخت در شمال تغییر خواهد کرد.

ما قرار است تا لحظاتی دیگر شاهد وقوع آن باشیم. بنابراین حتی برای یک لحظه هم فکر نکنید که از نظر محل قرارگیری پایتخت، ثبات وجود دارد. حداقل سه مکان برای آن وجود دارد؛ برخی افراد چهار مکان احتمالی را پیشنهاد می‌کنند.

یه جورایی مثل این می‌مونه که وقتی واشنگتن دی سی مورد حمله قرار می‌گیره، اوضاع یه کم به داخل کشور منتقل می‌شه، شاید فیلادلفیا، باشه؟ پس یه همچین چیزی می‌شه. در حالی که در جنوب، اورشلیم همیشه پایتخته. حتی وقتی که مورد حمله قرار می‌گیرن، و چندین بار این اتفاق می‌افته، اورشلیم موقعیت خود رو به عنوان پایتخت حفظ می‌کنه.

همچنین، این نشان دهنده بی‌ثباتی، بی‌ثباتی بالقوه است. ما هر از گاهی شاهد تغییر سلسله‌ها خواهیم بود، و شما باید این را هم در نظر داشته باشید. در شمال، من قصد دارم در مورد چهار سلسله اصلی صحبت کنم. همانطور که در مورد این سال‌های شمالی، سال‌های پادشاهی، در هفته آینده یا بیشتر صحبت خواهیم کرد. در واقع تعداد آنها بیشتر از این است، اما من می‌خواهم شما چهار سلسله اصلی را بشناسید، و بنابراین همانطور که هر یک را بررسی می‌کنیم، در مورد آنها صحبت خواهیم کرد.

این فوراً نشان دهنده نوعی بی‌ثباتی است، اینطور نیست؟ و در مطالعه امروزتان، مطمئناً آن را دیدید. مقاطعی از زمان وجود دارد که آشفتگی زیادی وجود دارد، به ویژه اولین پادشاه ۱۶، که مردم فقط، منظورم این است که یک جنگ داخلی در جریان است و حاکمان نظامی قدرت را به دست می‌گیرند. به نظر می‌رسد معاصر است، اینطور نیست؟ نه لزوماً برای ما، بلکه در سایر نقاط جهان.

داوود همیشه، یا ببخشید، سلسله داوودی همیشه همان دودمانی است که ما در جنوب داریم. با یک استثنا خیلی خیلی کوچک که وقتی به او رسیدیم در موردش صحبت خواهیم کرد. نام او عتلیا است، و او زن شروزی است، اما بعداً در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

در غیر این صورت، سلسله داوود است. نکته سومی که می‌خواهم در نظر داشته باشید این است که، باز هم ما در حال حاضر در مورد یک مرور کلی حدود ۲۰۰ سال صحبت می‌کنیم. اما به دلیل توپوگرافی آن، اینجا جایی است که جغرافیا دوباره بسیار جالب می‌شود.

به یاد داشته باشید، ما در مورد اهمیت جغرافیا در زمینه‌های مختلف صحبت کرده‌ایم. در اینجا، دوباره به آن اشاره می‌کنیم. وقتی پادشاهی شمالی، به ویژه پس از انتقال پایتخت خود به سامره، که به زودی به نقشه نگاه خواهیم کرد، آن را در معرض نفوذ خارجی قرار داد.

چون توپوگرافی منطقه آسان‌تر است، و بنابراین مردم آنجا چندان منزوی نیستند، این چیزها، این تأثیرات بد از شمال، کمی بیشتر به داخل رانده می‌شوند. پس، به آن پایبند باشید. این برای ما مهم خواهد بود.

سوالی دارید؟ تا اینجا انگلیسی صحبت می‌کنم؟ خیالم راحت شد. خب، ادامه می‌دهیم. این نقشه ماست.

کتاب مقدس یا هر جای دیگری از این قبیل پیدا NIV می‌توانید این نقشه را در بخش مرجع کتابخانه، اطلس، کنید. اگر نیاز به بررسی این مطالب دارید، نقشه‌ای پیدا کنید که به پادشاهی تقسیم‌شده اشاره داشته باشد، زیرا نکات مهمی وجود دارد که می‌خواهیم به آنها اشاره کنیم. اول از همه، بفرمایید

قبایل شمالی، روی هم رفته، اینجا چه خبر است، و البته، این مردم اینجا، دو و نیم قبیله آنجا، تقریباً طرف شمال را خواهند گرفت. حال، اگر مطالب امروز را با دقت خوانده باشید، افرادی از آن قبایل شمالی هستند که از کارهای یربعام چنان ناراحت هستند که به جنوب می‌آیند. اما روی هم رفته، قبایل شمالی ما اینجا خواهند بود، و سپس نوبت یهودا است.

بنجامین و شما سهمیه‌های قبیله‌ای را که مجبورتان کردم حفظ کنید، به یاد خواهید آورد؛ بنجامین بین این دو گیر افتاده است، همیشه بین این دو گیر افتاده است. و این ما را به نکته دوممان، منطقه مرزی، می‌رساند زیرا منطقه مرزی در نوسان خواهد بود. باز هم، اگر مطالب امروز را خوانده باشید، می‌دانید که مقاطعی در زمان وجود دارد که جنوب کمی قوی‌تر خواهد شد و آنها به سمت شمال فشار خواهند آورد.

و در واقع، ابیا آنقدر به سمت شمال پیشروی خواهد کرد که حتی از بیت‌ئیل هم فراتر خواهد رفت. اما سپس دوباره به سمت جنوب باز خواهد گشت. در موقعیت‌های معاصر، همین اتفاق می‌افتد.

به آنچه در سایر نقاط جهان می‌گذرد نگاه کنید، جایی که جنگ و نزاع وجود دارد، همیشه مرزهای متغیری وجود دارد. آنها یکسان نمی‌مانند. همین اتفاق اینجا هم در حال رخ دادن است.

گلوله سوم، دوباره، با نگاه به نقشه. اینجا بتل است، اینجا دن است، چه اتفاقی آنجا افتاد؟ یکی از ناراحت‌کننده‌ترین اتفاقات در نتیجه‌ی جدایی در پادشاهی، اتفاقی است که در بتل و دن افتاد. بله، چلسی؟ بله، این محل استقرار گوساله‌های طلائی است، باشه؟ حالا، من شما را وادار می‌کنم که در کنار این موضوع، به نقشه هم نگاه کنید. کمی بعد به موارد دیگر هم نگاه خواهیم کرد.

اما اینجا همه این قبایلی که در موردشان صحبت کردیم، هستند. آنها به عنوان قوم خدا، به عنوان قوم عهد سه بار در سال موظف به انجام چه کاری بودند؟ قرار بود سه بار در سال چه کاری انجام دهند؟ این به تورات برمی‌گردد. نمی‌توان تورات را فراموش کرد.

کیتی؟ آره، قرار بود برای اون سه تا عید مهم به زیارت اورشلیم برن. حالا، یه لحظه صبر کن و فکر کن. فرض کن داری زندگی می‌کنی، خب، فرض کن داری تو جزریل زندگی می‌کنی، که اتفاقاً همینجاست، که یه لحظه دیگه بهش می‌رسیم.

رفتن به اورشلیم یک سفر طولانی و دشوار است. دو روز و نیم، سه روز طول می‌کشد، و حالا آنجا قلمرو دشمن است. یا فرض کنید در قادش یا حاصور زندگی می‌کنید.

رفتن به اورشلیم هم همین‌طور خواهد بود: سفری حتی طولانی‌تر، احتمالاً چهار روزه. آیا آسان‌تر نیست که فقط وسایلت را برداری و به دان بروی و عبادت کنی؟ کاری که یربعام انجام داده، ایجاد دینی مناسب برای جویندگان است. اوه، لازم نیست به اورشلیم بروی، فقط بیا اینجا.

اینها خدایان شما هستند که شما را از مصر بیرون آوردند، و به گوساله طلائی اشاره می‌کنند. وقتی به نقشه نگاه می‌کنید، کمی منطقی‌تر می‌شود. قرار است آسان باشد

اما همانطور که بعداً به شما خواهم گفت، چون قرار است دو بار، اینجا و آنجا، بگویم، این حقیقت است که ما را آزاد خواهد کرد، نه راحت بودن و نه در آسایش نبودن. و وقتی به مردم گفته شد که به اورشلیم بروند و از خداوند اطاعت کنند، این چیزی است که عهد می‌گوید، تثنیه فصل ۱۲، و همچنین جاهای دیگر. قرار بود آنها این کار را انجام دهند به جای اینکه از یک نوع دین آسان لذت ببرند.

بنابراین، به هر حال، بتل و دن و مکان‌ها مهم هستند، و درس نسبتاً مهمی در آنها نهفته است. بله، ربکا؟ بله سوال این است که چرا گوساله طلایی را ساختند؟ چرا معبد نداشتند؟ به نظر می‌رسد که او هم معبدی داشته است، و هم یک محراب دارد، زیرا وقتی کل ماجرای شکافتن محراب را می‌خوانید، و قرار است در فصل ۱۳ به آن بپردازیم، او برخی از آن ساز و برگ‌ها را آنجا دارد. همانطور که می‌دانید، او کاهنان غیرلاوی را منصوب می‌کند، بنابراین هر چیزی را که به نظر می‌رسد، خوب به نظر می‌رسد، اما درست نیست، دارد.

البته گوساله طلایی سابقه‌ای دارد. سابقه‌اش چیست؟ کاری است که هارون انجام داد. همانطور که وقتی در مورد وضعیت هارون صحبت کردیم گفتیم، هارون احتمالاً در حال ساختن یک بت مصری نیست.

او فکر می‌کند، حداقل اگر بخواهیم خروج ۳۲ را به درستی بخوانیم، در واقع تصویری از خود یهوه ارائه داده است. و این کار، تصور و پرستش او را برای مردم آسان‌تر می‌کند. می‌دانید، همین آسان کردن این کار است که اینقدر مودبانه عمل می‌کند.

حالا، شاید این همان چیزی باشد که در مورد یربعام اتفاق می‌افتد. من پیشنهاد می‌کنم که چیز دیگری هم در جریان است، زیرا ممکن است برخی تأثیرات کنعانی خارجی در این امر دخیل باشند. گوساله ارتباط زیادی با پرستش بعل داشت و پرستش بعل در این برهه از زمان برای این افراد غریبه نیست.

خب، طولانی و پیچیده است، اما این می‌تواند پاسخ سریع من باشد. سوال خوبی است. بیایید نگاهی به پایتخت‌های شمال بیندازیم، زیرا آنها نیز مهم خواهند بود.

همه چیز از شکیم شروع می‌شود. درست همین جاست. و البته، ما می‌دانیم که شکیم تاریخچه‌ای طولانی سنتی، واقعی و قابل احترام دارد، زیرا جایی است که ابراهیم برای اولین بار به این سرزمین آمد و اتفاقات دیگری مانند تجدید عهد در آن رخ خواهد داد.

بنابراین، شکیم اهمیت دارد. قرار است مدت کوتاهی به سمت تیرزه حرکت کند. فقط مدت کوتاهی.

و به نظر می‌رسد دلیلش این باشد، اگرچه برای فهمیدن این موضوع باید بین خطوط را بخوانید، اما به نظر می‌رسد دلیلش این باشد که وقتی شیشق، آن فرعون مصر، برای حمله می‌آید، نه تنها زندگی را برای جنوب و اورشلیم تیره و تاریک می‌کند، بلکه به شکیم نیز حمله می‌کند. ما از کجا این را می‌دانیم؟ ما این را از خواندن نوشته‌های او، چیزهایی که در مصر به جا گذاشته، می‌دانیم. احتمالاً همین باعث شده که مردم به ترصه بروند.

خیلی دور به نظر نمی‌رسد، اما به اندازه کافی دور و خلوت‌تر است. برای مدتی مکان امن‌تری است. برای مدتی مکان امن‌تری است.

و بعد، در مواردی که قرار است حدوداً نیم ساعت دیگر ببینیم، شخصی به نام عمری می‌آید که اتفاقاً پدر اخاب است، که قرار است در مورد او با جزئیات زیادی صحبت کنیم، که می‌گوید، نه، می‌دانید، ما داریم پایتخت را از اینجا منتقل می‌کنیم. حالا دوباره، روی نقشه، کوچک به نظر می‌رسد. واقعاً کوچک است.

می‌دانم. اما نقل مکان به سامره مثل نقل مکان به دنیایی متفاوت است. چون، همانطور که لحظه‌ای پیش گفتم، از نظر جغرافیایی بازتر است.

وقتی او تصمیم می‌گیرد پایتخت خود، سامره، را منتقل کند، در واقع یک بیانیه عمومی صادر می‌کند. من فرهنگ آنجا را می‌پذیرم. اتفاقاً فرهنگ فنیقی‌هاست. اتفاقاً پر از پرستش بعل است.

پسر عمری، اخاب، قرار است پرستش بعل را به عنوان دین رسمی کشور بپذیرد. در آن زمان جدایی بین کلیسا و دولت وجود نداشت.

و بخشی از آن با این حرکت به سامره، همین جا، تقویت و پشتیبانی می‌شود. بنابراین، شما می‌خواهید آن سه پایتخت و پیامدهای آن حرکت را بدانید. در کوه کرمل چه اتفاقی می‌افتد؟ کوه کرمل، همانطور که می‌دانیم چیزی است که درست از اینجا به دریای مدیترانه، یک دماغه بلند، بیرون زده است.

در واقع تمام این مسیر را طی می‌کند. درست در همین نقطه، در نقطه اوج، در کوه کرمل چه اتفاقی می‌افتد؟ داستان معروفی است. مت؟ بله.

انبیای بعل در مقابل انبیای الیاس. نه تنها انبیای بعل، بلکه بعل و اشره. همه آنها به نوعی در این آشفتگی بزرگ حضور دارند.

نکته جالب در این مورد این است. اگر به این نقشه نگاه کنید، اینجا صیدون است، اینجا صور، و آنجا فنیقی‌ها هستند که از نظر فنی منطقه تحت کنترل فنیقی‌ها است. اما در زمان روایت‌های ما از الیاس، فنیقی‌ها تقریباً سلطنت بالفعل خود را تا کوه کرمل گسترش داده بودند.

یک مرز بود. یک مرز طبیعی. یک کوه.

این به عنوان یک مانع عمل می‌کند. و اساساً، فنیقی‌های بعل‌پرست تا اینجا را کنترل می‌کنند. این بدان معناست که آنها بر برخی قبایل شمالی غلبه کرده‌اند، درست است؟ آنها بر اشره، قبیله‌ای که همین جاست، غلبه کرده‌اند.

حالا، این موضوع وقتی مهم می‌شود که حدود ۲۰ دقیقه در مورد رقابت بین پیامبران بعل، اشره و الیاس صحبت کنیم. پس، به این موضوع توجه کنید. یزرعیل، من لحظه‌ای پیش، همین‌جا، به آن اشاره کردم.

خیلی از سامره دور نیست. همانطور که معلوم شد، در طول تقسیم پادشاهی، اغلب در زمستان، خانواده حاکم، خانواده سلطنتی، پایگاه عملیاتی خود را از سامره، که کمی بادخیز و سرد و مرتفع است، به جزریل، که در ارتفاع پایین‌تری قرار دارد، منتقل می‌کردند.

هوا گرم‌تره. اونا مثل من و شما سیستم گرمایش مرکزی ندارند. اگه تو ماه فوریه بودن تو ماساچوست زنده نمی‌موندن.

اما نکته را متوجه شدید. جزریل، از بعضی جهات، نوعی پایتخت، نوعی پایتخت دوم نیز بود. این نکته قابل توجه است زیرا ما ایزابل را در آنجا داریم و این در داستان الیاس ما نیز مهم خواهد بود.

خب، کوه هورب از نقشه حذف شده، درست‌ه؟ خیلی پایین‌تر در شبه‌جزیره سینا قرار داره. قراره الیاس به اونجا فرار کنه. همه این چیزها، این سه تا، به داستان الیاس ما مربوط می‌شه.

گیلیادِ دورافتاده همین‌جاست. و شما نمی‌توانید نوشته‌های ریز را بخوانید، یا اگر بتوانید، چشمان خیلی خوبی دارید. اما نوشته‌های ریز مهم هستند.

گفته می‌شود که این منطقه، میدان نبرد مکرری بین پادشاهی شمالی و سوریه است. به یاد داشته باشید، سوریه منطقه حائل ما در شمال و شرق پادشاهی شمالی است. و فراتر از آن، هر کسی که بین‌النهرین را کنترل کند، آنجا خواهد بود.

شاید آشوری‌ها باشند. شاید بابلی‌ها باشند. بستگی دارد که در مورد چه دوره زمانی صحبت می‌کنیم.

پایتخت سوریه یا آرام، دمشق است. درست همین جا. و راستی، آن افراد، باز هم یک مسئله جغرافیایی دیگر. اینجا مطرح است.

این جاده فقط یک خط قرمز روی نقشه نیست. این یک مسیر تجاری بسیار مهم است. و بنابراین، هر کسی که چنین چهارراه مهم و قابل توجهی مانند گیلیادِ دورافتاده را کنترل می‌کند، قدرت بسیار زیادی دارد.

به همین دلیل است که اسرائیل اغلب بر سر این موضوع با سوریه می‌جنگد. این زمین باید متعلق به قبیله منسی می‌بود، اما همیشه اینطور نبوده است.

آنها اغلب تسلیم می‌شدند و کنترل خود را از دست می‌دادند. خب، آیا منظور من منطقی است؟ اینها مکان‌های مهمی هستند که می‌خواهید آنها را بشناسید. برگردید و یک نقشه از جایی در یک اطلس پیدا کنید.

شاید پشت کتاب مقدس یکی نوشته شده باشد. سوالی داری؟ بله، ترور؟ می‌توانی حرفت را در مورد جزریل تکرار کنی؟ حرف من در مورد جزریل. جالب است که ما این را در کتاب مقدس نمی‌خوانیم، اما وقتی آن را به عنوان پایتخت زمستانی برای مردم پادشاهی شمالی بررسی می‌کنید، کاملاً مشهود است.

بنابراین، پایتخت آنها از نظر فنی سامره است، اما آنها زمان زیادی را در جزریل می‌گذرانند. آنجا گرمتر است. و این خیلی مهم است.

خوبم، ممنون. چطوریم؟ حس می‌کنم امروز خیلی خوابم میاد. می‌دونی، برای بعضی‌ها، ادبیات حکمت‌آمیز خیلی جذاب‌تر از تاریخه.

اما تاریخ درس‌های زیادی برای ما دارد. بفرمایید - سیاست بین‌الملل.

چند نکته‌ی دیگر هم هست که باید بدانید. ضمناً، این فقط اشاره‌ای به چیزهایی است که در عهد عتیق خوانده‌اید. پس، کمی این ارتباطات را برقرار کنید.

سوریه توسط شخصی به نام بن حداد اداره می‌شود. شما در متن درباره او خوانده‌اید. اول پادشاهان، باب ۲۰. از بن حداد نام می‌برد.

قراره اسم مهمی باشه. به نظر میاد اسم یه سلسله باشه. احتمالاً بیشتر از یکی از این اسما وجود داره.

بن به معنی پسر است. بنابراین، این پسر حداد است. حداد یکی دیگر از معادل‌های زبانی بعل یا باعل است.

بنابراین بدیهی است که شخصیت حاکم آنها نامی دارد که نام خدایشان را در خود گنجانده است. این را در نام‌های بنی اسرائیل نیز می‌بینید. آویا، ابیا.

آویا یعنی یهوه پدر من است. می‌توانیم به معانی دیگر آن هم نگاهی بیندازیم. خب، یکی دیگر از معانی که می‌خواهیم به آن اشاره کنیم این است که آشور یکی دیگر از ابرقدرت‌های بین‌النهرین است.

با سوریه اشتباه گرفته نشود. و یکی از چهره‌های اصلی ما در سطح بین‌المللی، از نظر ژئوپلیتیکی، شخصی به نام شلمانسر سوم خواهد بود. شما متونی را خواهید خواند که در عهد عتیق با شلمانسر سوم مشابَهت دارند.

چیزی که می‌خواهم به آن توجه کنید چیزی است که اینجا آورده‌ام. او از اخاب نام می‌برد، اخاب پسر عمری است. شلمنصر سوم همچنین از ییهو، یکی دیگر از پادشاهان شمالی، نام می‌برد که قرار است در ادامه این هفته به او اشاره کنیم.

چیزی که این به ما می‌گوید این است که اگرچه این افراد واقعاً، واقعاً پادشاهان شروری بودند، و اگر هنوز این را نمی‌دانید، وقتی متن را بخوانید خواهید دانست. در سطح افقی، آنها خوب به نظر می‌رسند. می‌دانید، بقیه کشورها آنها را می‌شناسند.

به اخاب و عمری در متونی خارج از این متن اشاره شده است، زیرا پادشاهی‌های آنها کمی قدرتمندتر، بزرگتر و جهان‌شمول‌تر است. اما این موضوع برای خدا چندان خوشایند نیست.

اول پادشاهان، باب ۱۶، حرف خیلی خیلی زنده‌ای در مورد اخاب می‌زند. فهمیدیم که او بدترین پادشاه تاریخ است. خب؟ خب، در نهایت، نکته‌ی دیگری که باید در مورد مسائل بین‌المللی بگویم، احتمالاً کلید اصلی ما در مورد روایت الیاس است، و آن فینقیه است که لحظه‌ای پیش به آن اشاره کردم.

خب، وقتی در مورد کتاب داوران صحبت کردیم، در مورد بعل هم صحبت کردیم. پس بیایید به خودمان یادآوری کنیم که واقعاً اینجا چه اتفاقی دارد می‌افتد. بعل، همانطور که اشاره کردم، پادشاه خدایان است.

شما ال را دارید، اما بعد بعل را دارید، و آناث را دارید، و چند نفر دیگر، و چند نفر دیگر، بسیاری دیگر در این پانتئون کنعانی. اما او به نوعی یکی از آن شخصیت‌های اصلی است. و دلیل اینکه او برای هر کسی که در آن منطقه زندگی می‌کند بسیار مهم است، چیزی است که من به تازگی به آن اشاره کردم.

بعل باران، طوفان و رعد و برق را کنترل می‌کند. آیا به یاد دارید که این لبه جنوب شرقی، ببخشید، جنوب غربی هلال حاصلخیز، برای امرار معاش مطلق خود به باران و طوفان وابسته است؟ تمام طوفان‌هایی که از دریای مدیترانه می‌آیند، بهره‌وری کشاورزی را برای آنها فراهم می‌کنند. اگر باران نداشته باشند، خداحافظ چون رودخانه‌ای برای کار ندارند.

بنابراین، این موضوع به طرز وحشتناکی قابل توجه و وسوسه‌ای باورنکردنی برای مردم بود تا سعی کنند کارهایی انجام دهند که بعل را دستکاری کند، تا بعل باران بیاورد و غیره و غیره و غیره. و اگر فکر نمی‌کنید که هیچ شباهتی به این موضوع در دوران معاصر وجود ندارد، دوباره فکر کنید. ما انواع و اقسام کارها را انجام می‌دهیم. تا خدا را دستکاری کنیم تا کارهایی را که می‌خواهیم انجام دهد.

واضح است که در این مورد، گناه بت‌پرستی وجود دارد، و ما بارها و بارها شاهد این الگو بوده‌ایم، که حکومت خدا بر خود را رد می‌کنند و سعی می‌کنند بعل را مجبور به انجام کاری کنند که خودشان می‌خواهند، برای رفع

نیازهای خودشان. این یک نوع خودخواهی است. بنابراین اینها سیاست بین‌المللی ما هستند، و همانطور که قبلاً گفتیم، سیاست همیشه در این بخش از جهان با دین گره خورده است.

باشه، ازش غافل نشو. یه چیز افتضاح دیگه هم هست، یه جدول با اسم و تاریخ. خدای من، خدا نکنه

وقتی به تاریخ برگردیم، باید چند نام و تاریخ را بدانیم. این چیزی است که می‌خواهم در مورد این ببینید. ما قصد داریم این را پرورش دهیم.

هر روز، کمی به آن اضافه خواهیم کرد. بسیار خب، اما خب، اولش رسیدیم. تاریخ‌های زیادی نیست که بخوایم بدانی، اما این یکی را می‌خواهم بدانی.

شکاف در پادشاهی. بسته به اینکه چه کسی آن را بخواند، ممکن است ۹۳۳ باشد، ممکن است ۹۳۱ باشد، اما می‌دانید که این به اندازه کافی نزدیک است، درست است؟ ۹۳۱، جدایی ده ایالت شمالی، اگر بخواهید، از کل اتحادیه را خواهید داشت. یربعام، پسر نبات، قرار است شخصیت حاکم باشد.

او اولین سلسله را آغاز می‌کند. این نام‌های رنگی، نام‌های سلسله‌ای هستند. بنابراین، یربعام اولین سلسله ما بود.

بعشا سلسله دوم خواهد بود. عمری سلسله سوم. به امید خدا دفعه بعد یکی دیگر هم اضافه خواهیم کرد.

خیلی خب؟ خب، این اولین چیزیه که باید به خاطر داشته باشیم. اسم اون سلسله‌ها رو بدونید. توجه کنید که چقدر سریع این تغییر اتفاق می‌افته.

و همانطور که بین خطوط را خوانده‌اید، لازم نیست بین خطوط را بخوانید. شما بین این خطوط را می‌خوانید. می‌دانید، این افراد خیلی دوام نمی‌آورند. زمري، خب، او هزار سال دوام می‌آورد... می‌دانید چقدر به عنوان حاکم دوام می‌آورد؟ ترور؟ اوه، حتی کمتر.

حتی کمتر، کریس. هفت روز. هفت روز.

به عبارت دیگر، اوضاع در آشوب، آشفتگی و هرج و مرج باورنکردنی در جریان است. و بنابراین وقتی عمری قدرت را به دست می‌گیرد، پس از دوره‌ای از اختلاف و تفرقه باورنکردنی در پادشاهی شمالی است. عمری و اخاب ثباتی برقرار خواهند کرد.

احتمالاً دفعه‌ی بعد بیشتر از این خواهیم دید. حالا، بیایید به چند نام نبوی نگاهی بیندازیم تا سعی کنیم چیزهایی را در جای خود قرار دهیم. اخیا کسی است که در واقع، به یاد داشته باشید، آن ردا را پاره کرد، و او چیزهای دیگری هم برای گفتن به یربعام و همسر یربعام در مورد پسر یربعام خواهد داشت.

کمی بعد در مورد مرد خدا صحبت خواهیم کرد. او در واقع اهل جنوب است، اما قرار است به شمال برود و نبوت کند. من در سخنرانی‌ام از شمعی نام نمی‌برم، اما فقط بدانید که او آنجاست.

حنانی مهم است، و البته ایلیا شخصیت اصلی ماست. امروز، ما سعی خواهیم کرد از طریق رحبعام، ابیا، آسا، راه خود را در میان پادشاهان جنوبی باز کنیم، و این تقریباً تمام کاری است که برای جنوب انجام خواهیم داد. ما یهوشافاط را برای دفعه بعد نگه می‌داریم، و قبلاً به تأثیرات خارجی که در این دوره زمانی بیشترین اهمیت را دارند، اشاره کرده‌ایم.

باز هم، این نمودار با پیشروی در دوره تقسیم پادشاهی، به رشد خود ادامه خواهد داد. خب، بیایید کمی در مورد اتفاقاتی که در این تقسیم پادشاهی رخ می‌دهد صحبت کنیم. خطای رحبعام در قضاوت چیست؟ ربکا، او چه کار اشتباهی انجام می‌دهد؟ بله

وقتی رحبعام پادشاه می‌شود، از یک جهت باهوش است. او به شکیم می‌رود. او در اورشلیم نمی‌ماند

او به شکیم می‌رود، اما بعد مردم آنجا می‌آیند تا از او شکایت کنند و بگویند، پدرت، سلیمان، زندگی ما را به فلاکت کشانده است. مالیات، کار اجباری، چون البته سلیمان در حال ساختن معبد بود و این مستلزم مالیات و کار اجباری و غیره است. و بنابراین مردم از پسر سلیمان شکایت می‌کنند

و همانطور که ربکا گفته است، رحبعام با بزرگانی مشورت می‌کند که می‌گویند، چرا مهربان نیستی؟ او با جوانانی مشورت می‌کند که می‌گویند، سختگیر باش. و البته، او با دومی همراه می‌شود، و این باعث می‌شود آن قبایل شمالی دور شوند، و این از جانب خداوند است. اما توجه کنید که چگونه رحبعام نیز در این فرآیند دخیل است.

او فقط یک مهره‌ی بی‌مغز در این ماجرا نیست. او انتخاب اشتباهی می‌کند. خب، متأسفانه، جروباام همان چیزی را که قبلاً برایتان توضیح دادم، رقم می‌زند

و باز هم، می‌دانم که این ممکن است برای بعضی‌ها توهین‌آمیز باشد، اما واقعاً هدف همین است. او سعی دارد آن را کاربرپسند کند. و خطراتی در بیش از حد کاربرپسند کردن چیزها وجود دارد

وقتی کتاب اول پادشاهان و اول تواریخ را در این مورد کنار هم قرار می‌دهید، می‌بینیم که این اتفاقات رخ می‌دهد. و آنها کاملاً بی‌احترامی به آنچه خدا در عهد گفته است، هستند. فقط اعضای خانواده هارون، که یک لاوی بود، قرار بود کاهن باشند

،یربعام هر کسی را که بخواهد کاهن شود، می‌تواند کاهن باشد، درست است؟ حال، اگر به یاد داشته باشید، در فصل ۱۶ از سفر اعداد، تمام خانواده‌ی قورح به دلیل اتخاذ چنین تصمیمی از بین رفتند. بنابراین، می‌دانیم که این اشتباه است. او گوساله‌های طلایی را در بیت‌ئیل و دان قرار می‌دهد

،قبلاً در موردش صحبت کردیم. همچنین در تواریخ ذکر شده است که او بت‌های بز را برپا می‌کند. بنابراین، نوعی بت‌پرستی وجود دارد که در اینجا در حال گسترش است

و سپس او گستاخی می‌کند و می‌گوید، این خدایان شما هستند که شما را از مصر بیرون آوردند. این کفر است. باز هم، این شکستن آن سه فرمان اول از ده فرمان است

این جشن در ماه هشتم است؛ چه اشکالی دارد؟ قرار بود این جشن، جشن پاییزی، چه زمانی باشد؟ ماه هفتم، درست است؟ عید خیمه‌ها، زمانی که قرار بود به اورشلیم بروند و همه آن چیزهای شگفت‌انگیز. او آن را در ماه هشتم برپا می‌کند

خیلی راحت. اوه، شماها هنوز به اونجا نرسیدین؟ مشکلی نیست. فقط بیان اینجا

یک ماه گذشته. چیز مهمی نیست. چیزهایی هست که می‌توانید در این مکان هم آنها را پرستش کنید

خب، همانطور که برای شما اشاره کردم، مردم وفادار به سمت جنوب رفتند. آنها بهتر می‌دانستند. و در آن اشاره شده است که افرادی از قبایل مختلف وجود دارند، نه تنها لایوان که واقعاً از این موضوع ناراضی هستند، بلکه دیگران نیز به سمت جنوب می‌روند.

حالا، فقط یک نکته‌ی دیگر که باید به آن توجه کرد، و باز هم، می‌دانم که وقتی این را می‌گویم دارم موعظه می‌کنم، اما یکی از دلایلی که یربعام توانست از این موضوع عبور کند، همان چیزی بود که در پایان کتاب، داوران دیدیم. کمبود سواد در مورد عهد وجود داشت. مردم شرایط یا مفاد عهد را نمی‌دانستند، و بنابراین احتمالاً این خیلی خوب به نظر می‌رسید.

و دوباره، فقط آسان‌تر بود. دوستانه. و البته، ما امروز هم همین مشکل را داریم.

اگر مردم کتاب مقدس را نمی‌دانند، کلی چیز هست که به نظر خوب می‌آیند چون ظاهری شبیه به کوشر دارند. خب، در این زمینه... بله، ربکا، بفرمایید. خب، به عبارت دیگر، رحبعام و یربعام چه کسانی هستند؟ رحبعام پسر سلیمان است، باشه؟ سلیمان کلی پسر دارد، اما رحبعام کسی است که قرار است جانشین سلیمان شود.

بنابراین او از نسل داوود است. یربعام، پسر نباط، همان شخصیتی است که در اول پادشاهان، باب ۱۱، علیه سلیمان شورش کرده و سپس مجبور به فرار به مصر شده بود. پس از مرگ سلیمان، یربعام بازمی‌گردد زیرا می‌داند که زمان او فرا رسیده است.

بنابراین، او کسی از پادشاهی شمالی خواهد بود که پادشاه شمالی خواهد بود. رحبعام در جنوب است. بله، رحبعام در جنوب است، یربعام در شمال است.

بنابراین، یربعام در این برهه از زمان پادشاهی بزرگتر، قدرتمندتر و بانفوذتری دارد، اما رحبعام سلسله داوود و اورشلیم و قبیله یهودا را در اختیار دارد. این به معنای بی‌نقص بودن رحبعام نیست. او نیز مشکلات خودش را دارد، همانطور که با ادامه خواندن فصل ۱۴ در آنجا می‌بینیم.

بله، سوال خوبی است. اگر متن شما را دارید، می‌خواهم بخش‌هایی از این مرد خدا را از ماجراجویی یهودا در فصل ۱۳ بخوانم. به فرمان خداوند، مرد خدایی از یهودا به بیت‌ئیل آمد، همانطور که یربعام... متوجه این موضوع شده‌اید؟ نه یک کاهن... کنار محراب ایستاده بود تا قربانی تقدیم کند.

ضمناً، در این فصل، اگر خوانده‌اید، اگر نخوانده‌اید، بخوانید. فصل جذابی است. اما در این فصل، دو نفر هستند که به عنوان پیامبر خدمت می‌کنند.

متوجه شدید که هیچ‌کدام از آنها نامی ندارند؟ یک مرد خدا از یهودا هست. کمی بعد بیشتر در مورد او صحبت خواهیم کرد. و یک پیامبر پیر از بیت‌ئیل هم هست که نامی از او برده نشده است.

احتمالاً... چون نام بردن یک افتخار است. احتمالاً متن آنها را ناشناس نگه می‌دارد چون هر دو واقعاً نافرمان هستند و کارهایی انجام می‌دهند که کاملاً در ظاهر آشکار است. اما ببینیم چه می‌شود.

مرد خدا می‌آید و درست در بیت‌ئیل، جایی که گوساله طلایی است، می‌گوید: ای قربانگاه، ای قربانگاه، خداوند چنین می‌گوید: پسری به نام یوشیا از خاندان داوود زاده خواهد شد. او کاهنان مکان‌های بلند را بر تو قربانی خواهد کرد.

و او استخوان‌های انسان را در آنجا خواهد سوزاند. و نشانه‌ای وجود خواهد داشت. آیه ۳، قربانگاه شکافته خواهد شد و خاکستر آن ریخته خواهد شد.

خب، فقط چند نکته هست که باید بگم. می‌دونی یوشیا کی میاد؟ قراره یه تکه پوست بره. یوشیا تا حدود سال ۶۲۵ قبل از میلاد ظاهر نمیشه.

بله، قبل از میلاد. این حدود ۳۰۰ سال بعد است. حالا، وقتی پیشگویی‌ای با این وسعت دارید، چطور کسی می‌تواند بفهمد؟ همه این افراد تا آن زمان، یعنی ۳۰۰ سال بعد، زنده خواهند ماند و خواهند مرد.

وقتی در کنار پیشگویی‌ها، نشانه‌ای داده می‌شود، آن نشانه چیزی است که از نظر زمانی در فاصله نزدیک اتفاق می‌افتد تا این افراد بدانند که پیشگویی دوربرد نیز به حقیقت خواهد پیوست. آیا این منطقی است؟ نشانه اتفاق می‌افتد. محراب شکافته می‌شود.

خاکسترها بیرون می‌ریزند. و جالب اینجاست که نشانه دومی هم وجود دارد، چون جروباام کمی از این موضوع آزرده خاطر شده است. او دستش را دراز می‌کند و دستش خشک می‌شود.

و سپس این مرد خدا از یهودا دعا می‌کند و دوباره شفا می‌یابد. اما آن دو چیزی که در آن مکان وجود دارد و مردم می‌توانند هنگام تحقق آن ببینند، نشان دهنده این واقعیت است که پیشگویی طولانی مدت در مورد شخصی به نام یوشیا، که دوباره برای مدت طولانی ظاهر نمی‌شود، نیز اتفاق خواهد افتاد. این را در نظر داشته باشید زیرا اینجا تنها جایی نیست که ما نشانه‌ها، نشانه‌های نبوی را خواهیم دید.

پس، به آن بچسبید. مهم است. به هر حال، این آشکار می‌شود و سپس جروباام موقتاً تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

بنابراین، او می‌گوید، چرا با من به خانه نمی‌آیی؟ و پیامبر گمنام، مرد خدا از یهودا می‌گوید، نه، نمی‌تواند این کار را بکند. به من گفته شده بود که یوشیا قرار نیست اینجا غذا بخورد و قرار نیست از همان راهی که من آمده‌ام برگردد. من باید می‌رفتم.

و بعد چه اتفاقی می‌افتد؟ یک پیامبر پیر از بیت‌ئیل می‌آید. بگذارید برای شما بخوانم. من در آیه ۱۸ هستم.

و ضمناً، توجه کنید که او اهل بتل است. اگر با دقت بخوانید، آنتن‌های شما باید در این مرحله تکان بخورند، این مرد وقتی گوساله طلایی برپا شد، باید چه کار می‌کرد؟ احتمالاً باید کلمات سرزنش‌آمیزی بر زبان می‌آورد، درست است؟ این یک گوساله طلایی است.

یربعام می‌گوید، این دین کاملاً جدید شماست. و یک پیامبر آنجاست. و این در قلمرو او اتفاق می‌افتد.

و او چیزی نمی‌گوید. یا حداقل ما نمی‌دانیم که او چیزی می‌گوید. حالا، کسی از یهودا از راه می‌رسد.

کسی که شجاعت عبور از خطوط دشمن را داشته، اگر بخواهید، و این اعلامیه را صادر کرده باشد. این پیامبر قدیمی احتمالاً، خب، می‌دانید، ترکیبی از شرمساری، خجالت و حالا شاید به چالش کشیده شدن است. ببینید چه می‌کند.

آیه ۱۸. من نیز مانند تو پیامبر هستم. و فرشته‌ای به فرمان خداوند به من گفت: او را با خود به خانه‌ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد.

اما او داشت به او دروغ می‌گفت. و من به شما می‌گویم که دروغ گفتن به این دلیل است که این پیامبر، خب می‌دانید، از درون آزرده و ناامید است و شرمنده شده است. و بنابراین، در یک لحظه زشتی، او می‌خواهد این مرد جوان را بکشد.

و او چنین می‌کند. چون مرد خدا از یهودا رویگردان می‌شود، با او می‌خورد و می‌نوشد.

متأسفانه، و سپس پیامبر پیر می‌گوید، آیه ۲۱. این چیزی است که خداوند می‌گوید.

تو از فرمان خداوند سرپیچی کردی و فرمانی را که خداوند، خدای تو، به تو داده بود، بجا نیاوردی. تو برگشتی و در جایی که او به تو گفته بود، نان خوردی و آب نوشیدی. پس، تو خواهی مرد.

بنابراین، هر دوی آنها از فرمان خداوند سرپیچی کرده‌اند. البته، همانطور که مرد جوان در حال رفتن است، او واقعاً توسط شیر کشته می‌شود. پسران پیرمرد به پیرمرد می‌گویند که این اتفاق افتاده است.

آنها این پیامبر جوان، مرد خدا از یهودا را دفن می‌کنند. و پیامبر پیر آنقدر محکوم می‌شود که می‌گوید، وقتی من مُردم، لطفاً استخوان‌هایم را با استخوان‌های او دفن کنید. اما به تأثیر داستان توجه کنید.

اطاعت در این زمینه - در هر زمینه‌ای - کاملاً ضروری است و هیچ‌کدام از آنها در آن خیلی خوب نبودند.

.بسیار خب. خب، سرنوشت مرد خدا از یهودا. قبلاً در موردش صحبت کردیم.

و من پیشنهادی ارائه داده‌ام. باز هم، کمی دارم بین خطوط می‌فهمم، اما پیشنهادی ارائه داده‌ام که چرا پیامبر پیر ممکن است در این برهه از زمان اینقدر فجیع فریبکار بوده باشد. به نظر من، غرور خودش پایمال شده است.

چیزهای زشت. خب، نتیجه غم‌انگیز این است که با وجود همه اینها، یربعام راه خود را تغییر نمی‌دهد. او به راه خود ادامه می‌دهد و تمام دین دروغین را برپا می‌کند، و این همچنان دایمی برای بقیه وجود پادشاهی شمالی است.

خب، این شکاف در پادشاهی است. ما باید کمی از ارتداد و برخی از چیزهایی که در حال رخ دادن است را دنبال کنیم. همانطور که لحظه‌ای پیش گفتم و همانطور که اول پادشاهان ۱۴ به ما می‌گوید، ربعام شروع بسیار خوبی دارد، اما سپس واقعاً دچار تزلزل می‌شود.

و او به میزان تاسف‌باری درگیر ارتداد مذهبی می‌شود. بر روی هر تپه بلند، زیر هر درخت سرسبزی، مکان‌های بلند، سنگ‌های مقدس و ستون‌های اشرا برپا می‌کند. این میراث معنوی خوبی برای به جا گذاشتن نیست.

اما باز هم، این برای مردم جذاب است که خب، این کاری است که بقیه فرهنگ انجام می‌دهد. این کاری است که اطرافیان ما انجام می‌دهند. به نظر می‌رسد که کار نقل قول نشده‌ای است.

و بنابراین آنها فریب آن را می‌خورند. در شمال، همین نوع اتفاقات در حال رخ دادن است. و اتفاقاً، ما همین الان در مورد مجازات حمله فرعون شیشک صحبت کردیم و ما چیزهایی از شیشک داریم.

متون مصری او را شیشاق می‌نامند. این همان شخصی است که در مورد حمله او به یهودا اسرائیل صحبت می‌شود. سلسله یربعام نیز خیلی زود به پایان می‌رسد.

پسرش ابیا می‌میرد. پسرش ناداب ترور می‌شود. سلسله بسیار کوتاهی بر سر کار است.

برای N برای جنوب و S حالا می‌خواهیم ادامه دهیم. حالا شما این کار را کرده‌اید، و اینجا جایی است که ما با شمال شروع می‌کنیم. اول پادشاهان ۱۵ دو نوع اتفاق بسیار متفاوت را توصیف می‌کند.

آسا، شاید شما آن را آسا تلفظ کنید. من هر دو را انجام می‌دهم تا در جریان امور باشیم. آسا پادشاهی خوب از نسل داوود است.

کاری که درست است را انجام می‌دهد. می‌دانم که از پادشاه جنوبی، ابیا، صرف نظر کردم، اما نگران او نباش، باشه؟ حالا می‌رسیم به آسا چون او واقعاً شخصیت مهمی است. و همانطور که برای شما به برخی از کارهایی که انجام می‌دهد اشاره می‌کنم.

خلاص شدن از شر بت‌هایی که در زمان رحبعام ساخته شده بودند. فقط بیرون بردن آن چیزها. وقتی تواریخ را می‌خوانید، به موازات تواریخ، متوجه می‌شویم که او پیروزی چشمگیری در برابر شخصی به نام زراح کوشی داشته است.

کوش کل این منطقه در جنوب مصر است و به ما گفته شده که یک نیروی مهاجم هیولایی وارد شده است. یک نیروی مهاجم عظیم. چیزی که آنها به خودی خود نمی‌توانستند در برابر آن مقاومت کنند.

و با این حال، به یاری خدا، آسا که مستقیماً به خدا متوسل می‌شود، قادر است در منطقه شمله در برابر این مردم مقاومت کند، و آن منطقه پست در جنوب و غرب اورشلیم را به یاد می‌آورد. آنجا جایی است که نبرد در آن رخ می‌دهد. آسا ستوده شده است زیرا در آن زمینه به خداوند توکل کرد.

و پیامبر می‌آید و به او می‌گوید این عالی است. تو کار درست را انجام داده‌ای. آفرین.

تبریک می‌گویم. خدا را شکر. کار خوبی بود که انجام شد.

اما بعد، همانطور که اغلب دفعه بعد اتفاق می‌افتد، او تهدید می‌شود، و این بار نه از سوی یک نیروی عظیم و بزرگ از امپراتوری کوشیت، این بار فقط از سوی یک مانور از شمال. درست است؟ جالب نیست؟ او برای چیزهای بزرگ به خداوند وابسته بود. تهدید کوچکتر فکر می‌کند که می‌تواند با استفاده از مغز و دیپلماسی خود به آن دست یابد، اما این یک اشتباه بزرگ است.

اما اتفاقی که می‌افتد این است. اگر هنوز فرصت نکرده‌اید که به اول پادشاهان، باب ۱۵ نگاهی بیندازید، دوباره برگردید و آن را بخوانید. بعشا پادشاه می‌شود.

سلسله دوم. او با خودش فکر می‌کند، خب، می‌دانی چیست، بیایید به جنوب برویم و رامه را تصرف کنیم. و تو هم همینطور فکر می‌کنی؟ وقتی رامه را تصرف کند، کنترل ترافیک ورودی و خروجی اورشلیم را به دست می‌گیرد.

این اورشلیم را خفه می‌کند. این پادشاهی جنوبی را خفه می‌کند. این زندگی را برای او واقعاً تلخ می‌کند.

او حالا مرز را تا بنیامین پیش برده است. خب، بعشا به جای اینکه زانو بزند و به درگاه خداوند دعا کند، چه کار می‌کند؟ او از دیپلماسی استفاده می‌کند. قدرت بزرگ اینجا کیست؟ جایی در آن بالاها.

سوریه. بن حداد. یادشونه؟ و بعشا اساساً میگه فکر کنم بهشون پول میدم

آنها واقعاً مفید خواهند بود. آنها می‌توانند بیایند و از شمال به پادشاهی شمالی حمله کنند. این کار تمام نیروهای نظامی را از دوش من برمی‌دارد و من آزاد خواهم بود که هر کاری را که لازم است از نظر نظامی اینجا انجام دهم.

و بنابراین، او این کار را می‌کند. بن حداد حمله می‌کند، مکان‌های بسیار مهمی را در شمال تصرف می‌کند، که در کتاب اول پادشاهان، باب ۱۵، از آنها به عنوان مسیر تهاجم نام برده شده است، و بعشا، طبق معمول، خود را کنار می‌کشد. آنها می‌روند و می‌جنگند، و آسا می‌گوید، ها، این شانس من است. او میت‌صفه را تقویت می‌کند، او جبع را تقویت می‌کند و متوجه می‌شود که او از این منطقه تقاطع بسیار حیاتی در اینجا محافظت می‌کند.

آیا این موضوع برای خداوند خیلی خوب پیش رفته است؟ این یک سوال بدیهی است، اینطور نیست؟ نه پیامبر به او برمی‌گردد و می‌گوید که تو اشتباه بزرگی مرتکب شده‌ای. تو در برابر کوشی‌ها به خداوند اعتماد کردی؛ اینجا هم باید همین کار را می‌کردی.

نام این پیامبر حنانی است. می‌توانید همه چیز را در مورد آن بخوانید. تواریخ بیشتر از پادشاهان به این موضوع پرداخته است. به همین دلیل است که شباهت‌های تواریخ در اینجا مهم هستند.

خب، دیگه بسه. آره، کیتلین؟ این همون الگویه که تو فتح دیدیم، یوشع و بنی‌اسرائیل به جای اینکه با خداوند مشورت کنن وقتی جبعونی‌ها اومدن، فقط یه چیزی دیدن، نون کپک زده، کفش‌های کهنه، بیا یه معاهده ببندیم. من اصلاً نمی‌گم که استفاده از مغز اشتباهه، نه، نیست.

اما آنها نظر خدا را در مورد این چیزها نادیده گرفتند. در زمان یوشع در تمام آن شرایط این کار را کردند، که به این معنی بود که آنها برای قرن‌ها با مشکلات جبعونی‌ها روبرو بودند، از جمله اینکه جبعونی‌ها از نوادگان شائول می‌خواستند آنها را بکشند. در اینجا، همین اتفاق قرار است رخ دهد.

اساساً، آسا باید در این زمینه با خداوند مشورت می‌کرد و سپس از آنجا به کار خود ادامه می‌داد. این همان مرور نبوی است. بله، ربکا.

راما کسی است که او می‌رود، می‌گیرد و شروع به گرفتنش می‌کند و وقتی آن را گرفت، به دوراهی می‌رسد. این جاده بهترین نیست. باید مستقیماً از میان راما بگذرد.

راما جایی است که دو راهی وجود دارد. این همان کاری است که باشا سعی در انجام آن دارد. وقتی او برای محافظت از مرزهای شمالی خود رانده شد، آسا با زیرکی آن دو، میتزپا و گبا، را تقویت می‌کند.

به جای اینکه با خدا مشورت کند که وقتی باشا عملاً دارد پشت در خانه‌ام را می‌زند، چه کار کنم، فقط این دیپلماسی را پیش می‌گیرد و به بن حداد هم رشوه می‌دهد. منظورم این است که بخش دیگر ماجرا همین است. او دارد با یک نهاد سیاسی، مثلاً بی‌خدا، خارجی متحد می‌شود.

خب، فکر می‌کنم کارهای زیادی برای انجام دادن وجود دارد. سلسله عمری. پرستش بعل چیز جدیدی نیست، اما عمری یک پسر دارد.

، شروع می‌شود، ایزابل. ایزابل یک زن فنیقی ل نام او اخاب است. اخاب با چه کسی ازدواج می‌کند؟ نام او با یک عروس فنیقی است.

، او همچنین آدم گوشه‌گیری نیست. او از نظر کارهایی که انجام می‌دهد و وحشیگری‌هایی که مرتکب می‌شود زن بسیار زشتی است. و همانطور که برای شما توضیح دادم، قصد او، همراه با آخاب، این است که بعل را به دین رسمی تبدیل کنند.

و این عواقب بلندمدتی خواهد داشت. به هر حال، سلسله بعشا به پایان می‌رسد، ایل ترور می‌شود و همانطور که گفتیم، زیمیری به مدت هفت روز سلطنت می‌کند. شمال در هرج و مرج مطلق فرو می‌رود.

و بعد عمری، که یک ژنرال است، او یک ژنرال فرمانده در ارتش است، قرار است قدرت را به دست بگیرد. این یک کودتای نظامی است. اساساً اتفاقی که دارد می‌افتد همین است.

جنگ داخلی رخ داده است. او قدرت را به دست می‌گیرد و به نوعی نظم را برقرار می‌کند و او کسی است که قرار است پایتخت را به سامره منتقل کند. با این کار، همانطور که قبلاً گفتم، او کل آن پادشاهی شمالی را در معرض نفوذ فنیقیه و به ویژه نفوذ مذهبی قرار می‌دهد.

خاب با ایزابل ازدواج می‌کند. آنها پروردگار را به نفع بعل، خدای باران، رعد و برق، بهره‌وری کشاورزی، رد می‌کنند و البته این زمینه را برای الیاس فراهم می‌کند. فصل ۱۷، آیه ۱. الیاس تشبیتی، که بدون هیچ پیشینه‌ای وارد صحنه می‌شود.

او اهل آن سوی اردن است. جلعاد در سمت شرقی اردن است. و او نزد اخاب می‌آید و می‌گوید، قسم به خداوند زنده، خدای اسرائیل، که من او را خدمت می‌کنم، در چند سال آینده نه شب‌نم خواهد بود و نه باران. مگر به فرمان من.

و البته، ما می‌دانیم که این سه سال و نیم است. کتاب یعقوب جذاب است؛ ما الان به آن نگاه نمی‌کنیم، اما فصل ۵ در مورد اینکه چگونه دعای پرشور یک فرد صالح کارهای زیادی انجام می‌دهد صحبت می‌کند. منظورم این است که این حقیقتی است که ما می‌دانیم.

دعای خالصانه‌ی یک فرد درستکار مؤثر واقع می‌شود. اما سپس یعقوب از الیاس به عنوان نمونه استفاده می‌کند، که همانطور که یعقوب در ادامه می‌گوید، دعا کرد و به مدت سه سال و نیم باران نبارید. و سپس، البته، همانطور که در ادامه خواهیم دید، دوباره دعا می‌کند و باران می‌بارد.

در طول آن سه سال و نیم، اول از همه، او از اردن عبور می‌کند و پنهان می‌شود. اما آنجا هم اوضاع خشک می‌شود. بعد، آیا رفتن او به فینیقیه جذاب نیست؟

او درست در خاک بعل پنهان شده است. متوجه شدید؟ او به قلمرو بعل می‌رود. جالب اینجاست که او زنی از شهر صرغه است.

در این بین، شخصی به نام عوبدیا هست. کسی می‌داند معنی اسم عوبدیا چیست؟ بنده خداوند. بنده یهوه.

این عوبدیا نیست که آن کتاب تک‌فصلی را در انبیای کوچک نوشته است. بعداً به او خواهیم پرداخت. این صرفاً مردی است که در دربار اخاب کار می‌کند و حتی در مکانی بسیار وحشتناک و منحط، عوبدیا با وفاداری به خداوند خدمت می‌کند.

محافظت از برخی از پیامبران خداوند در برابر دست بی‌رحم ایزابل. پس این را در نظر داشته باشید. ایلیا «برمی‌گردد و به عوبدیا می‌گوید:» می‌دانی که وقت آن رسیده که من و اخاب با هم باشیم

عوبدیا کمی می‌ترسد، اما ترتیبش را می‌دهد، و سپس ایلیا به اخاب می‌گوید که تمام انبیای بعل را جمع کند حالا، یکی از اولین چیزهایی که می‌بینید، رفتن ایلیا به جلوی مردم در آیه ۲۱ است. من الان در فصل ۱۸ هستم و قرار است برخی از این مطالب را بخوانیم. ایلیا به جلوی مردم می‌رود و می‌گوید تا کی می‌خواهید بین دو نفر از آنها مردد باشید؟ به عبارت دیگر، تا کی می‌خواهید بلاتکلیف بمانید؟ تا کی می‌خواهید فقط آنجا بنشینید و وفاداری خود را اعلام نکنید؟ اگر خداوند خداست، از او پیروی کنید

، اگر بعل خداست، از او پیروی کنید. و پس متن چه می‌گوید؟ مردم چیزی نگفتند. آنها فکر می‌کردند که نگفتن راه امنی برای رفتن است.

اینطور نیست. ضمناً، معنی اسم الیاس این است: یهوه خدای من است. الی خدای من، یا الیاهو، الیاس خدای من است.

این چیزی است که مردم وقتی این اتفاق دراماتیک رخ دهد، خواهند گفت. آن وقت خواهند گفت که خداوند، او خداست، خداوند، او خداست، اما هنوز به آن مرحله نرسیده‌اند. آنها دو دل هستند

همه این افراد در بالای کوه کارمل جمع می‌شوند، که محل مناسبی برای وقوع این اتفاق است، و اجازه دهید چیزی را که لحظه‌ای پیش گفتم تکرار کنم. ارتفاعات کارمل به دریای مدیترانه منتهی می‌شود. ارتفاعات معمولاً باران زیادی می‌بارند.

پس از سه سال و نیم خشکسالی، کوه کارمل خشک شده است. در واقع، پیامبران در مورد زمانی صحبت می‌کنند که کارمل، عاموس ناحوم را خشک می‌کند، آن زمان اوضاع واقعاً بد می‌شود. اکنون کارمل خشک شده است.

چه جای بی‌نظیری، چون در زمین بعل است که همه این پیامبران می‌رقصند و خودشان را زخمی می‌کنند و از این جور کارها، و هیچ اتفاقی نمی‌افتد. و همانطور که می‌دانید، الیاس آنها را مسخره می‌کند، و آنها به انجام این کار ادامه می‌دهند، و هیچ اتفاقی نمی‌افتد. و سپس الیاس قربانگاه‌ها را بازسازی می‌کند، آنها را برپا می‌کند، آب، آب گرانبها را روی همه این قربانی‌ها می‌ریزد تا اینکه از پایه‌های قربانگاه‌ها جاری می‌شود، و آتش از آسمان نازل می‌شود.

و بعد مردم چه می‌گویند؟ خداوند، او خداست، خداوند، او خداست، اما هنوز تمام نشده، اینطور نیست؟ الیاس بعد از این چه باید بکند؟ من این را نگفته‌ام، آن را اینجا بگذارید. تثنیه ۱۳ را یادتان هست؟ اگر پیامبری بیاید و ادعا کند که به نام من صحبت می‌کند و شما را از من دور می‌کند و به شما می‌گوید کارهایی انجام دهید که بخشی از عهد نیست، قرار است با او چه کنید؟ بله. همه انبیای بعل را بگیرید، نگذارید یکی از آنها فرار کند، آنها را به نهر قیشون ببرید و در آنجا بگذارید کشته شوند.

و بنابراین، ۴۵۰ پیامبر بعل و اشره در این زمینه کشته خواهند شد زیرا مردم را از خداوند دور کرده‌اند. تصویری سریع از آن، یک صومعه کوچک و شگفت‌انگیز کارملیت در کوه کارمل وجود دارد، و در اینجا مجسمه ای از الیاس وجود دارد و او یک الیاس مهربان نیست، این الیاس است با شمشیری در دست و آن چیزهایی که به سختی می‌توانید در آنجا ببینید، سرهای پیامبران هستند زیرا او به عهد خدا عمل می‌کند. سپس

او دعا می‌کند که باران ببارد، او جلوتر از اخاب به جزریل می‌دود، احتمالاً با این انتظار که حالا اخاب و ایزابل متقاعد شوند که یهوه خداست.

حدس بزن چی شد؟ او به شدت ناامید شد چون ایزابل گفت که من تو را درست خواهم کرد و او او را تهدید کرد، و سپس او به کوه کرمل، منظوم کوه هورب، کوه سینا، به سمت منبع عهد می‌دود. وقتی او آنجاست چند اتفاق می‌افتد که باید آنها را بگیریم و بعد من شما را رها می‌کنم. اول از همه، فصل ۱۹، او دلسرد می‌شود و خداوند با او صحبت می‌کند. جالب اینجاست که این یک صدای آرام و ملایم نیست. عبری به معنای سکوت خردکننده پس از زلزله پس از آتش‌سوزی است. خداوند در این چیزها نیست، اما سپس خداوند با من صحبت می‌کند و می‌گوید که من سه کار برای انجام دادن دارم.

اول اینکه تو قرار است حزائیل، دومی یهو و سومی الیشع را مسح کنی. دفعه بعد خواهیم دید که چطور پیش می‌روند، اما اساساً خدا می‌گوید که من کارهایی برای انجام دادن دارم، و اتفاقاً، ۷۰۰۰ نفر در اسرائیل وجود دارند که هنوز زانوی خود را در برابر بعل نذر نکرده‌اند. شما تنها نیستید، خب ما هم از نظر ارتباطات عهد جدید، پایان الیاس را ندیده‌ایم، همانطور که می‌دانید یا اگر در انجیل‌ها بخوانید، وقتی یحیی تعمید دهنده قبل از تولدش به دنیا می‌آید، پدرش پیامی از فرشته جبرئیل در معبد دریافت می‌کند و آنچه گفته می‌شود این است که او با روح و قدرت الیاس خواهد آمد، که دقیقاً به فصل ۴ ملاکی اشاره دارد، زیرا در فصل ۴ ملاکی آمده است که قبل از فرا رسیدن روز بزرگ و وحشتناک خداوند، الیاس را خواهم فرستاد که قلب پدران را به سوی فرزندان و قلب فرزندان را به سوی پدرانشان خواهد چرخاند، وگرنه من خواهم آمد و زمین را با نفرین خواهم زد.

جالب است که کتاب ملاکی اینگونه تمام می‌شود. قرار است وقتی کتاب ملاکی را می‌خوانیم، دوباره به این موضوع بپردازیم، اما توجه داشته باشید که بین الیاس فعلی و رسالت یحیی تعمید دهنده که البته پیشرو مسیح بود، ارتباطاتی برقرار شده است.

حرف‌های زیادی برای گفتن هست، اما حدس بزنید ساعت ده و ده دقیقه است، چهارشنبه می‌بینمتان.